■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamonline.ir www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamOnline.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۳۰۰۴۴۳۳
■ سازمان توزیع: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

سه‌شنبه ۱۶ آذر ۱۴۰۰ | ۲ جمادی‌الاولی ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست‌ودوم - شماره ۶۰۹۸ | Tuesday - December 7 , 2021

حدیث روز: تحف‌العقول

امام‌صادق(ع):
مؤمن جز به سه‌خصلت نیک نشود: فهم‌عمیق در دین، اندازه‌داری نیکو در زندگانی و بردباری بر ناگواری.

واحه: مولوی

خودپرستی نامبارک حالتی است
کاندر او ایمان ما انکار ماست

امروز در تاریخ:

- حمله به دانشکده‌فنی دانشگاه‌تهران در جریان اعتراضات به سفر معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ریچارد نیکسون و کشته‌شدن سه دانشجو(۱۳۳۲ش)/روز دانشجو در ایران
- درگذشت جواد معروفی، آهنگساز، پیانیست و رهبر ارکستر(۱۳۷۲ش)
- درگذشت منوچهر نوذری، بازیگر و دوبلور(۱۳۸۴ش)

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	اهواز	اصفهان	ارومیه	بیرجند	سنندج	شیراز	مشهد
۱۵ / ۵	۲۶ / ۱۱	۱۴ / ۳-	۱۰ / ۰	۱۷ / ۰	۱۳ / ۱-	۱۸ / ۱	۱۵ / ۳

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۱/۵۶ — غروب آفتاب: ۱۶/۵۱
اذان مغرب: ۱۷/۱۱ — نیمه‌شب شرعی: ۲۳/۱۱
اذان صبح (فردا): ۵/۳۲ — طلوع خورشید(فردا): ۷/۰۲

حکمت ۱۷۶: نهج‌البلاغه

بردباری و تحمل سختی‌ها، ابزار ریاست است.

گزارشی از آنچه در خوابگاه‌های دانشجویی می‌گذرد به روایت تصویر

در قلمروی املت!

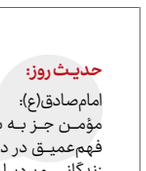

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

چیزی از کودتا نگذشته بود. مصدق را پایین کشیده بودند و فضای سیاسی کشور ملتهب بود. توده‌ای‌ها بد توی ذوقشان خورده بود و هر جایی که سه نفر آدم می‌دیدی دارند با هم حرف می‌زنند، شک نکن دوتایشان راجع به اوضاع مملکت حرف می‌زدند. ایران اعلام کرده بود روابطش با آمریکا را قرار است از سر بگیرد و دوبار از یک سوراخ گزیده شود و انگار نه انگار که کودتایی در کار بوده. نیکسون، رئیس جمهور وقت هم آمده بود و خلاصه التهاب از این بیشتر نمی‌شد. روزنامه‌ها این خبرها را منتشر می‌کردند و جماعت دانشجو هم که همیشه خدا کله‌شان بوی قورمه‌سبزی می‌دهد، چهاردهم آذرماه تصمیم به اعتراض گرفتند، اعتراض‌ها پررنگ و پرشور بود و تصمیم گرفته بودند کاری کنند کارستان. شانزدهم، گارد ضدشورش وارد دانشگاه تهران می‌شود که فتنه را بخواباند، صدها دانشجو بازداشت می‌شوند و خیلی بیشتر از این تعداد، کتک می‌خورند. دانشجوها کوتاه نمی‌آیند، اعتراض‌ها بالا گرفته و در دانشکده فنی، فرمانده میدان دستور شلیک می‌دهد. دستور شلیک همان و به خون غلتیدن ۹جوان رعنا همان. احمد قندچی، آذر(مهدی) شریعت‌رضوی برادر همسر دکتر شریعتی و مصطفی بزرگ‌نیا روی پله‌های دانشکده فنی به ضرب گلوله‌های گارد شاه خاطره می‌شوند. پس فردایش یعنی هجدهم آذر انگار نه انگار، خون‌ها شسته می‌شود، تالار را تزئین می‌کنند و همه چیز مهیاست. آقای پرزیدنت نیکسون با لبخند هالیوودی پا روی موزائیک‌های دانشکده حقوق می‌گذارد و از دانشگاه تهران دکترای افتخاری می‌گیرد؛ دکترایی با رنگ و لعاب سرخ. این کل قصه روز دانشجوست در ۳۰۰کلمه، حالا بماند که انگار قصه روز دانشجو دچار تغییر ماهیتی شده و هر دانشگاهی خودش را موظف می‌کند حتما برای این روز جشنی! بگیرد با آیتم‌هایی تقریبا همیشگی، مثلا استندآپ کمدی، شعرخوانی، موسیقی‌های دانشجویی و به شوخی و خنده جلسه تمام می‌شود، کسی مخالف شادی نیست ولی یاد کردن از این سه رعنا جوان وطن هم ایرادی ندارد. روز دانشجو را بهانه کرده‌ام و سراغ زیست و زندگی دانشجویی رفته‌ایم. زندگی هم مثل کار، چادر، کوله، عینک و طرح اینترنتی مدل دانشجویی دارد، چند قاب از زندگی دکتر و مهندس‌های این مرز و بوم را با هم مرور می‌کنیم، باشد که رستگار شویم.



خوابگاه‌ها سالنی دارند که همه کار تقریبا در آن انجام می‌دهند، نمازخانه هست، سالن مطالعه هست، آخر شب‌ها محل حرف زدن‌های یواشکی با عزیز دل مربوط هست، برای گریه‌های یواشکی هم هست، این عکس یا فوتبال دارند می‌بینند یا یک فیلم سینمایی، هرچه هست خوش هستند و این خیلی خوب است. فقط شما سطل زباله را ببین.



موبایل باعث شده این صحنه را کمتر ببینیم. یک جوان دارد با تلفن حرف می‌زند. بله یک عکس معمولی است ولی این عکس سفیدخوانی دارد؛ یعنی شما این را می‌بینید، من نوشتن‌های هول هولکی روی دیوار روبه‌رویش را، یک تجربه ساده؛ شش ماه برو و کنار این تلفن شبی یک ساعت بنشین، فضولی نه، دقت کن، دوماهه نصف لهجه‌های ایران را یاد گرفتی.



املت، این ارزان و خوشمزه بی‌ادعا، این عزیز دل همه، این دوست‌داشتنی کم زحمت پرخاطره، با همه سادگی‌اش لم و تخصص می‌خواهد. ۳۰ثانیه رب بیشتر سرخ شود و یک دقیقه زودتر یا دیرتر برداشته شود، آن لحظه دیالکتیکش را از دست می‌دهد و معمولی می‌شود. امکان ندارد دانشجو نباشی، امکان ندارد مهمان خوابگاه شده باشی و املت نخورده باشی.



یک جوان کله تراشیده وسط قاب با لباس سربازی، یک خرگوش کوهی خاکستری که دارد به درددل‌های یک پاندای غمگین گوش می‌کند و یک استند هلوکیتی با مزه، این طاقچه یک دختر دانشجوست. به علاوه آن ردیف قلم‌های هایلایت برای جزوه نوشتن. راستش این عکس، دلم را لرزاند و از طرفی ذوق کردم. خدا کند آن جوان زنده باشد و این عکس یادبود نباشد. چقدر کیف می‌دهد می‌بینی یکی عشقش را جار می‌زند.

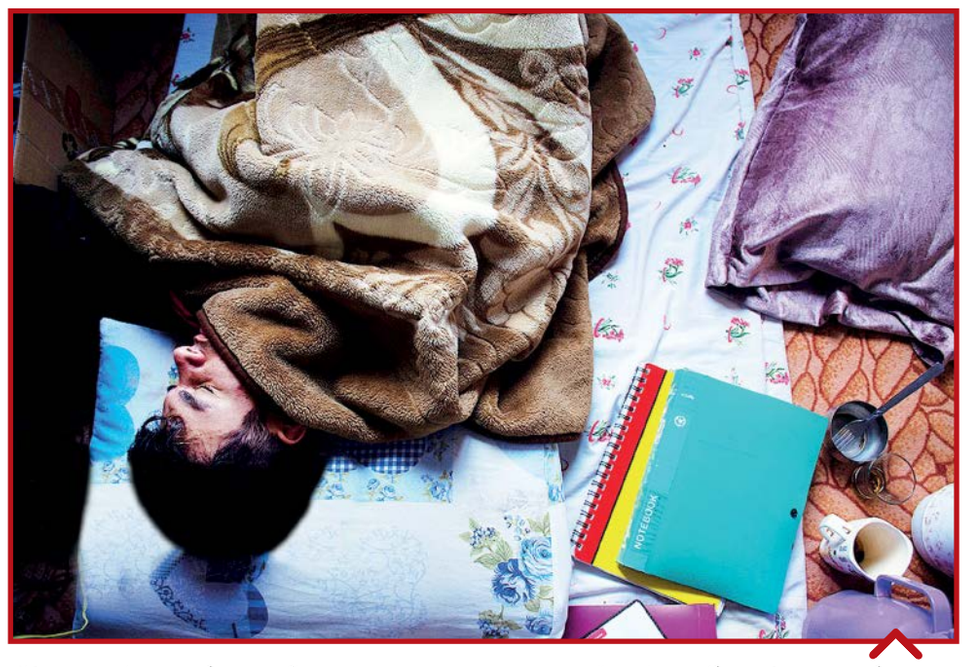

سه رنگ جزوه، نور خنک صبحگاهی و جوانی مچاله شده در پتویی ضخیم، شب سختی بوده، ماگ سفید می‌گوید بخشی از شب به نسکافه گذشته و فنجان با چنگال درونش می‌گوید نیم دیگرش به چای نبات، خدا کند امتحانش را خوب شده باشد. این رعنا جوان هموطن‌مان.



در خوابگاه دانشجویی تو باید عین کاهنان معبد مراقب باشی آتش خاموش نشود وگرنه بی‌شام می‌مانی. دو کاهن را می‌بینید که با دقت تمام با تکه‌ای پاپیروس در حال روشن کردن اجاقند برای پخت غذای مقدس؛ املت.

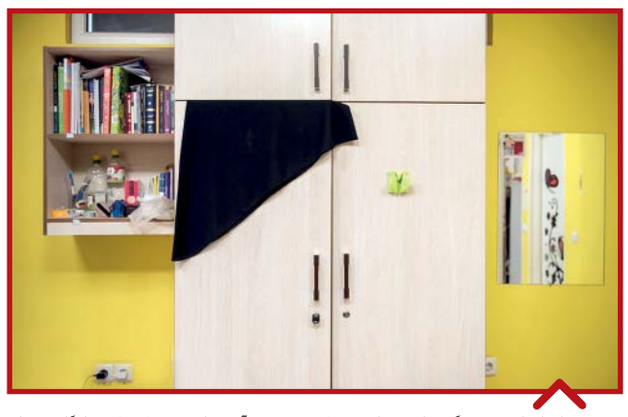

دیوارهای لیمویی رنگ و طرح پروانه منعکس شده در آینه جار می‌زند که یک خوابگاه دخترانه است، حتی اگر آن مقنعه شسته و اتو شده روی در کمد دیواری نباشد.



باز می‌لرزد دلم دستم، باز گویی در جهان دیگری هستم. های مپریشی صفای زلفکم را باد... پشت صحنه یک قرار عاشقانه احتمالا...



این یک کانسپچوال آرت یا یک هنر مفهومی نیست. یک قاب از یک خوابگاه دانشجویی است. جاکفشی درست بغل یخچال و یخچال درست بغل کمد لباسی، روی کمد عین یک خلاصه از شبکه‌های اجتماعی است. یکی توییت زده یک ترم گذشت، یکی عکس ملوان زبل را استوری کرده که دارد به اسفناج فکر می‌کند، یکی یک سوال نوشته که کدام شخصیت؟

برچسب‌های رنگی پنگی روی دیوار. عروسک‌های آویزان به پرده، یکی دارد در یک کاور پتو چیزی جمع یا پهن می‌کند، یک ساک بزرگ کنار کمد است و یک بسته بزرگ فسفری رنگ توی طاقچه پنجره، یک خرس بزرگ بنفش حکایت از این دارد که در ایام پساولنتاین عکس گرفته شده، راستی دم آن کارمند حراستی گرم که اجازه داده این خرس گنده‌بک وارد خوابگاه دخترانه شود.

در خوابگاه اگر زیست اجتماعی قوی‌ای نداشته باشی، اذیت می‌شوی. تقریبا خلوت و انزوا و محیط شخصی معنایی ندارد. امیدوارم این حصار ولو پارچه‌ای فقط به خاطر نور بوده باشد و نه چیز دیگری.

قطعا شب امتحان است.
قطعا شوفاژ خراب است.
قطعا امتحان سختی است
وگرنه این شب سرد که
جان می‌دهد برای خوابیدن
زیر دولایه پتو را کسی
ول نمی‌کند و این‌جوری
مثل رشته‌کوه‌های به هم
پیوسته سرشان توی کتاب
و جزوه باشد و بچسبند
به خواندن و خواندن.